

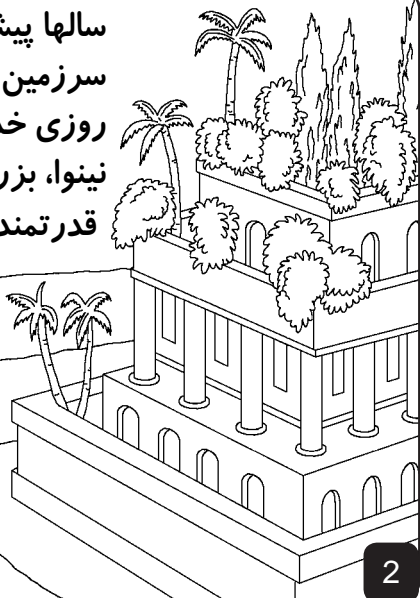
کتاب مقدس برای کودکان تقدیم می کند

یونس و ماهی بزرگ



سالها پیش شخصی به نام یونس در
سرزمین اسرائیل زندگی می کرد.
روزی خدا به او گفت که به
نینوا، بزرگترین و
قدرتمندترین

شهر جهان
برود.



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Jonathan Hay

بازگویی از: Mary-Anne S.

ترجمه شده توسط: شیدا

ناشر: Bible for Children

www.M1914.org

©2024 Bible for Children, Inc.
حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستانها را کپی و یا چاپ
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.

یونس از خدا سرپیچی کرد! او به
جای رفتن به نینوا سوار کشتی
شد و در جهت مخالف به مکانی
به نام ترشیش رفت.



4

یونس خواست به همه مردم آنجا
هشدار دهد که خدا می‌داند آنها
چقدر شرور هستند.



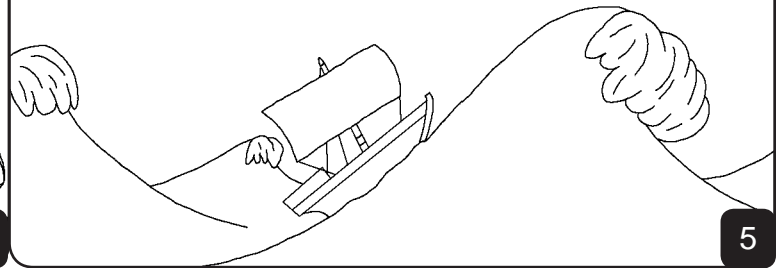
3

طوفان بدتر و بدتر شد. ملوانان که وحشت کرده
بودند، به خدایان خود دعا کردند و تمام بار کشتی
را به دریا انداختند تا کشتی سبک شود.
اما این کار هیچ کمکی نکرد.



6

خداوند خدا، باد شدیدی را به دریا فرستاد. طوفانی عظیم
رخ داد! ملوانان می‌ترسیدند که کشتی متلاشی و غرق شود.



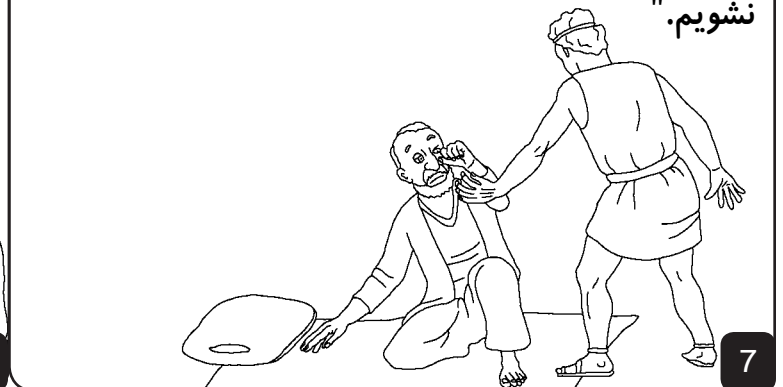
5

خیلی زود ملوانان به این نتیجه رسیدند که مشکل آنها
مربوط به یونس است. او به آنها گفت که از خداوند فرار
می‌کند. آنها پرسیدند: "باید با تو چه کنیم تا دریا برای
ما آرام شود؟" یونس پاسخ داد: "مرا بلند کنید و به دریا
بیندازید. زیرا مطمئن هستم که
به خاطر من این طوفان
بزرگ بر شما
وارد شده
است."



8

یونس تنها کسی بود که دعا نمی‌کرد. در عوض، خوابیده
بود. ناخدای کشتی او را پیدا کرد و به او گفت: "چطور
می‌توانی اینقدر راحت بخوابی؟ بلند شو و به حضور
خدایت دعا کن! شاید خدای تو به فکر ما باشد تا نابود
نشویم."



7

پس از دعا برای بخشش، ملوانان یونس را بلند کردند و او را به دریا انداختند. با ناپدید شدن یونس در زیر امواج، دریا آرام گرفت و باد خاموش شد. تغییر ناگهانی هوا، بیش از طوفان ملوانان را ترساند. حتماً آنها باور کردند که فقط خدا می‌تواند چنین کاری کند. آنها با ترس و تعجب خداوند را پرستیدند.



10

ملوانان نمی‌خواستند یونس را به دریا بیاندازند. بنابراین آنها سخت پارو زدند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند. فقط یک کار وجود داشت!



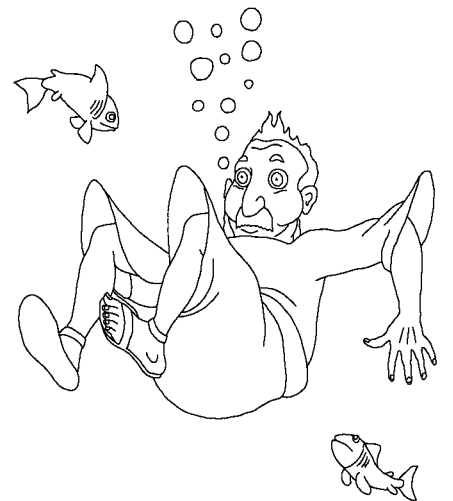
9

خداوند ماهی بزرگی را برای بلعیدن یونس فرستاد. ماهی درست به موقع رسیده بود! به سرعت برق و باد، یونس از دریا خارج شد و به درون شکم ماهی فرو رفت. او سه روز و سه شب داخل شکم ماهی ماند بنابراین وقت زیادی برای فکر کردن و دعا داشت.



12

در همین حال، پیام رسان نافرمان، به طرز عجیبی غافلگیر شد. بی‌یاور و تنها در اعماق دریا، یونس می‌دانست که هیچ چیز نمی‌تواند او را از غرق شدن نجات دهد. به نظر می‌رسید که او به زودی غرق می‌شود اما خدا برنامه‌های دیگری داشت.



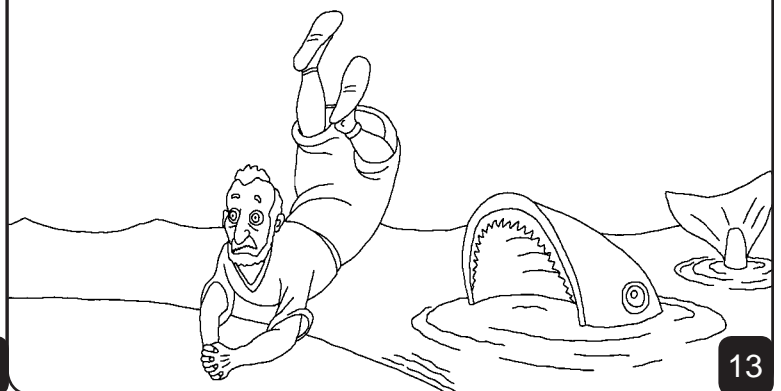
11

بار دیگر، خداوند به یونس گفت که به نینوا برو و کلام خدا را تبلیغ کند. این بار یونس رفت! یونس وارد شهر شد و با صدای بلند به مردم گفت: "چهل روز دیگر نینوا سرنگون خواهد شد."



14

سه روز بعد، یونس سرانجام قول داد که از خدا اطاعت کند. بلافاصله، خدا به ماهی دستور داد یونس را در ساحل استفرغ کند.



13

خدا آنها را بخشید! حتما روز بسیار شادی بوده روزی که مردم فهمیدند خدا آنها را بخشیده است. اما یک نفر بسیار عصبانی بود. یونس!



16

هنوز یک روز نگذشته بود که مردم نینوا به کلام خدا ایمان آوردند. همگی روزه گرفتند و لباسی زبر به نام پلاس پوشیدند تا به خدا نشان دهند که از گناهان خود متأسف هستند. حتی پادشاه در برابر خدا فروتن شد. او از تخت خود پایین آمد، پلاس پوشید و در خاکستر نشست. او به همه دستور داد از راه‌های بد و شرارت آمیز خود



دور شوند و دعا کنند که خداوند آنها را ببخشد.



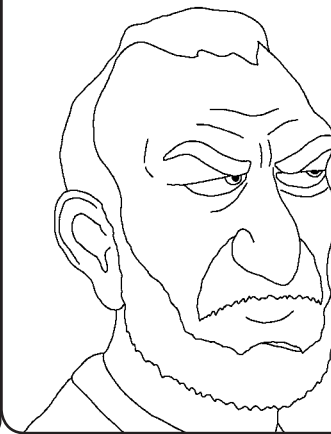
15

یونس چنان از خدا عصبانی بود که گفت: "جان مرا از من بگیر. زیرا مرگ برای من از زندگی بهتر است."



18

چرا یونس عصبانی بود؟ او به خدا گفت: "می‌دانستم که تو خدایی بخشنده و مهربان هستی. تو دیرخشم و پر از محبتی." در واقع، یونس می‌دانست که خدا همیشه کسانی را که از گناهان خود پشیمان و ناراحت هستند و از کلام خدا پیروی می‌کنند، می‌بخشد. ولی انگار یونس مردم نینوا را دوست نداشت. او نمی‌خواست آنها بخشیده شوند.



17

صبح روز بعد، خداوند کرمی فرستاد که گیاه را از بین ببرد. سپس، خداوند یک باد گرم و شدید فرستاد. یونس به حدی از گرما بی‌تاب شد که آرزوی مرگ کرد. همه اینها باعث عصبانیت بیشتر او شد.



20

یونس در بیرون شهر نشست و منتظر ماند تا ببیند بعد خدا چه خواهد کرد. خداوند خدا، گیاهی با برگ‌های بزرگ به وجود آورد. گیاه به سرعت رشد کرد و یونس را در تمام روز از آفتاب گرم محافظت کرد.



19

پس من چطور می توانم بر نینوا،
آن شهر بزرگ، با هزاران نفر
جمعیتش دل نسوزانم؟"



22

سپس خداوند به یونس گفت: "آیا حق داری
برای یک گیاه عصبانی شوی؟ تو برای از
بین رفتن گیاهی که برای آن کاری
نکردی و آن را رشد ندادی،

غمگین شدی.
گیاهی که در یک
شب آمد و در یک
شب دیگر پژمرد.



21

پایان

26



60

24

یونس و ماهی بزرگ

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

بر اساس

یونس

"کشف کلام تو نور می بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰

23

داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می کنند که ما را
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می داند که ما کارهای بدی انجام داده ایم کارهایی که او آنها را گناه می خواند.
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ
خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح
پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری
و از او بخواهی که گناهان تو را ببامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان
من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می کنم که وارد زندگی من بشوی و
گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه ای داشته باشم و برای همیشه با تو
زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو
زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

25